



نقدی بر کتاب ریشه‌های انقلاب ایران
نیکی. ر. کدی

هویت دینی،

بنیادگرایی و انقلاب اسلامی

دکتر صادق زیباکلام

کمتز محققى را بتوان یافت که در زمینه‌های تحولات سیاسى - اجتماعى و بالاخص مذهبى معاصر ایران کار کرده باشد و با نام خانم «نیکی کدی» استاد تاریخ کالیفرنیا (آمریکا) آشنا نباشد. ایشان بالاخص در زمینه‌ی جامعه‌شناسى مذهب تشیع و نقش آن در تحولات تاریخى قرن نوزدهم و نهضت مشروطه آثار زیادى به رشته تحریر در آورده است. جدا از گستردگی آثار، عامل مهم دیگرى که باعث معروفیت جهانی کدی گردید ظهور غیر منتظره‌ی نیروهای مذهبى در ایران بود که پس از انقلاب اسلامى در ایران قدرت را بدست گرفته بودند. مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، انقلاب ایران در دهه‌های پایانى قرن بیستم به نام خدا و دین اعلام موجودیت مى‌نمود. چنین تحولات سریع و غیر منتظره‌ای از یکسو و اهمیت ایران برای دنیای غرب از سویی دیگر، باعث شدند که محققان و ایران‌شناسان همچون خانم «کدی» که به نظر مى‌رسید قادر

باشند این مجموعه‌ی غریب و غافلگیرانه را توضیح دهند و مبهمات انبوه آنرا برای مخاطبان غربى ترجمه و تفسیر نمایند، در کانون توجهات قرار گیرند.

مشکل اساسى خانم «کدی» که گریبانگیر بسیاری از ایران‌شناسان و «متخصصین بنیادگرایی» و انقلاب اسلامى نیز بود، در این بود که به رغم درخشش در هیات یک محقق و متخصص انقلاب ایران و بنیادگرایی اسلامى، حرف چندان تازه‌ای افزون بر آنچه که قبلاً ارائه داده بود، نداشت. تخصص اصلی و یا در حقیقت ستون فقرات «ایران‌شناسى» کدی به ایران عصر مشروطه بر مى‌گردد.

اشکال بنیادى آثار کدی پیرامون تحولات اخیر ایران هم دقیقاً از اینجا ناشى مى‌شود که او با اطلاعات و منابعى که پیرامون ایران قرن نوزدهم در بساط دارد، سعی در تبیین، تفسیر و توضیح تحولات اخیر ایران مى‌نماید. کتاب «ریشه‌های انقلاب ایران» وی نیز از این قاعده مستثنى

نیست. در حالی که حجم مطالب وی پیرامون ایران قرن نوزدهم در حدود ۱۰۰ صفحه (تقریباً یک چهارم حجم کتاب) مى‌شود، پیرامون مقطع بمراتب مهم‌تر و مرتبط‌تر به انقلاب اسلامى یعنی مفتح ۱۳۵۶ - ۱۳۳۲، کتاب ۶۰ صفحه بیشتر مطلب ندارد.

مسئله اساسى تر نقد کتاب «ریشه‌های انقلاب ایران» باز مى‌گردد به اینکه ناچه میزان بتوان چنین نقدی را بدون در نظر گرفتن بینش کلی نویسنده نسبت به سوژه‌اش انجام داد. مشکل از این جا شروع مى‌شود که اگر بیطرفی یک محقق و فقدان تعصب یا حب و بغض نسبت به سوژه مورد تحقیقش را یک پیش‌نیاز و اصل در نظر بگیریم، در مورد خانم کدی چنین شرطی با در نظر گرفتن خط فکری و برخورد کلی نویسنده، بنظر نمى‌رسد چندان رعایت شده باشد. در آثار ایشان غرض ورزی و کینه توزی خاصى نسبت به سوژه‌ی مورد تحقیقش به چشم مى‌خورد.

بلی بین ایران شناسان یا نویسندگان که پیرامون ایران مطلب نوشته‌اند نمایم، آنوقت در یک سوی چنین موضوعی پرفسور ادوارد براون قرار گیرد، که سرشار از عشق و علاقه نسبت به ایران، مردمش و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی آن می‌باشد و در منتهی علیه آن کدی را بایستی قرار دهیم.

کدی اصولاً، نسبت به جریانات، کمون، تحولات و خلاصه هر آنچه که در ریشه مذهبی در ایران دارد، نگرش بی‌نشان می‌دهد. حب او متقابلاً خلاصه نمود در جریانات و تحولاتی که از نظر مدرن و «مترقی» هستند. این حب و بی‌انجمن در خانم کدی پیرامون ایران است. دوانیده که از دیدگاه او اقدامات پرتیانه‌ای که شاه تحت فشار «سازمان ایران» به ریاست خانم مهناز افخمی که کدی با تاکید از او تحت عنوان «ابن زن مسؤل وزارت امور زنان در جهان بود» نام می‌برد) در جهت ترقی و تامین مادی و بالا بردن مهارت‌های اجتماعی در برمی‌دارد، یکی از عوامل مخالفت و لغو و افشار مذهبی با شاه و رژیمش بشمارد می‌شود.^۱ بغض نویسنده از جریانات مذهبی تا به آن حد می‌رسد که بی‌دکتر شریعتی را هم به میان می‌کشد و می‌تند است که او بانی اعتراض به سرعت سرب‌گرایی زنان ایرانی در میان نویسندگان معتبر معاصر ایران بود.^۲ علی‌القاعده وقتی دکتر شریعتی از دیدگاه خانم کدی «مرتجع» و مخالف آزادی و غرب‌گرایی زنان به شمار آید، بر کار خانم فروغ فرخ‌زاد «پیشرو» و به قول خانم کدی «به واقع طرفدار زن» محسوب می‌شود.^۳ البته با در نظر گرفتن گرایش «فمینیستی»^۴ خانم کدی، چنین تب و بغض‌هایی نباید چندان هم نامعقول و خلاف انتظار به نظر آید.

مصاف بین کهنه و نو، که از نظر کدی در ایران به جریانات مذهبی از یکسو و جریانات مدرن و غرب‌گرایانه از سوی دیگر خلاصه می‌شود فقط به عصر پهلوی منحصر نمی‌گردد و آشکارا سعی دارد تا نمایلات مذهبی رادیکال عصر مشروطه را از جوهره‌ی دینی آن جدا سازد و خیلی محکم می‌گوید که عده‌ای از دست اندرکاران و فعالین مذهبی عصر مشروطه

در خفا غیر مذهبی بوده‌اند و از دین صرفاً به عنوان پوششی استفاده می‌کرده‌اند. مثال معروف و بحث‌انگیز او سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) می‌باشد که به اعتقاد خانم کدی اساساً بی‌دین بوده است.

کتاب «ریشه‌های انقلاب ایران» در ۹ فصل و یک نتیجه‌گیری تنظیم شده، که مجموعاً در حدود ۴۰۰ صفحه می‌باشد. در فصل اول، ۳۰ صفحه، نویسنده سعی کرده که خیلی فشرده خواننده‌ی خود را با ایران، این کشور حادثه‌ساز و خبرآفرین، آشنا سازد.

فصول دوم، سوم و چهارم که ۹۰ صفحه‌ی بعدی کتاب را تشکیل می‌دهند، درباره‌ی عصر قاجار می‌باشند. در فصل پنجم، ۵۰ صفحه، نویسنده به عصر رضا شاه می‌پردازد. فصل ششم، ۴۰ صفحه، درباره‌ی دوره متحول بعد از سقوط رضا شاه می‌باشد. عصری که در آن ایرانیان نزدیک به ۱۲ سال از آزادی نسبی و امکان فعالیت سیاسی برخوردار هستند، عصری که در آن جنبش‌های غیر مذهبی در قالب چپ و ملی‌گرایی به اوج خود می‌رسند، صنعت نفت ملی شده، آذربایجان و کردستان تا مرز جدایی از ایران پیش رفته و پس از قریب به یک قرن و نیم نفوذ انگلستان در ایران این روابط قطع شده، قیام ملی ۳۰ تیر دربار و الیگارش‌ی حاکم را برای اولین بار بعد از انقلاب مشروطه و ادار به عقب نشینی کرده. شاه عملاً از کشور گریخته و بالاخره با کودتای ۲۸ مرداد عمر این دوره‌ی پرفراز و نشیب سیاسی به پایان می‌رسد. تعجب در این است که نویسنده برای عصر رضا شاه ۵۰ صفحه از کتاب را اختصاص داده است، در حالیکه برای مجموعه‌ی دوره‌ی ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ صرفاً ۴۰ صفحه نگاهشده است. فصل هفتم پیرامون سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۳۲ می‌باشد. سالهایی که در آن شاه به عنوان یک دیکتاتور تمام عیار قدرت را به طور کامل قبضه می‌نماید.

فصل هشتم، ۶۰ صفحه، تحت عنوان «تفکر سیاسی جدید ایران» می‌باشد. این فصل بیشتر به مسایل فرهنگی و اجتماعی ایران اشاره دارد تا مسایل سیاسی و یا اقتصادی. در حدود نیمی از فصل را خانم «کدی» و نیم دیگر را آقای «پان ریچارد» نوشته است. نیمه‌ی خانم کدی

تحت عنوان «گرایش‌های روشنفکری و ادبی تا سال ۱۳۳۹» می‌باشد. این بخش بی‌شابهت به یک کشکول نمی‌باشد که در آن نویسنده از همه چیز و همه کس سخنی رانده است. از خیمه شب بازی، نعریه، سیاه بازی، تئاتر روحوضی و نمایشنامه نویسی گرفته تا اصلاح طلبی و پیدایش نهضت مشروطه. نویسنده سعی کرده است بگونه‌ای فشرده و گذرا رئوس کلی و اصلی خطوط فرهنگی و اجتماعی - سیاسی معاصر ایران را ترسیم نماید. در این بخش نیز خانم کدی باز مجدداً به سراغ ایران عصر مشروطه رفته و عملاً بیش از سه چهارم مطالبش به ادبیات، فرهنگ و تحولات فکری - اجتماعی آن دوره از تاریخ ایران اختصاص یافته است. آن بخش از فصل هشتم که توسط آقای ریچارد تهیه شده، بر عکس مطالب خانم کدی، بیشتر به سراغ آن دسته از تحولات فکری - فرهنگی و اجتماعی ایران معاصر رفته که با ظهور بنیادگرایی و انقلاب اسلامی رابطه‌ی مستقیم تری پیدا می‌کنند. در این بخش است که خواننده با برخی از ریشه‌های امواج مذهب‌گرایی که جریانات سیاسی و اجتماعی ایران را در دهه ۱۳۵۰ آنچنان تحت تاثیر خود قرار می‌دهد، آشنا می‌شود. از جمله، تحلیل آقای ریچارد از اندیشه‌های شریعتی و تاثیر او بر پیدایش نهضت فکری و تجدید نظر در اندیشه‌ی دینی در این برهه می‌باشد. نویسنده با دقت در خور تحسینی سعی کرده است تا نکات برجسته‌ی اندیشه‌های شریعتی را در قالب نگرش رادیکال وی از شیعه بیرون کشیده، آنها را با تفکرات رایج و سنتی تر مقایسه کند. کوشش او در این زمینه موفقیت آمیز بوده است و خواننده‌ی ناآشنا به فرهنگ رایج شیعه در ایران، تا حدودی می‌تواند دریابد که سر موفقیت جریان فکری بی‌که شریعتی در میان افشار تحصیل کرده به راه می‌اندازد و آنان را به سمت مذهب سوق می‌دهد در کجا نهفته بوده است.

آخرین فصل کتاب (به قلم خود کدی) فصل نهم، تحت عنوان «انقلاب» می‌باشد که در حدود ۶۰ صفحه است. از این مقدار در حدود ۲۰ صفحه «بررسی بی‌از انقلاب در مسیر قدرت» می‌باشد که درباره‌ی تحولات بعد از انقلاب تا اواخر سال ۱۳۵۹

مشکل از اینجا شروع می‌شود که اگر بی‌طرفی یک محقق و فقدان تعصب با حب و بغض نسبت به سوژه مورد تحقیقش را یک پیش‌نیاز و اصل در نظر بگیریم، در مورد خانم «کدی» چنین شرطی به نظر نمی‌رسد چندان رعایت شده باشد.

می‌باشد. مابقی این فصل (۴۰ صفحه) که پیرامون چگونگی شکل‌گیری تحولات دوران انقلاب می‌باشد به دو بخش تقسیم شده است. بخش اول، تحت عنوان «نیروهای مخالف چریکی و غیر مذهبی» (۱۵ صفحه) و بخش دیگر به نام «مخالفین مذهبی و انقلاب» می‌باشد (۲۵ صفحه). بخش نخست بیشتر شامل کلیاتی پیرامون دو گروه عمده‌ی چریکی، فدائیان خلق و مجاهدین می‌باشد. مطالبی که کدی پیرامون دو گروه فوق مطرح می‌نماید، آشکارا نشان می‌دهد که اطلاعات نویسنده از این دو جریان و اساساً روند تحولات و مبارزات سیاسی بعد از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ ابتدایی و بعضاً ناقص است. خانم کدی هم در این بخش و هم در بخش بعدی (و در دومی بیشتر) در ارزیابی‌یی که از نقش دو گروه فدائیان و مجاهدین در انقلاب به عمل آورده است، به آنان ارزشی به مراتب بیشتر از آنچه که در عالم واقع داشته‌اند می‌دهد، به نحوی که خواننده‌ی نا آشنا احساس می‌کند که نقش این دو گروه با انقلاب گره خورده است. او معتقد است که وقتی فعالیت‌های انقلابی در سال ۱۳۵۶ آغاز می‌شود، این گروه‌ها و انشعابات آنها به دلیل «داشتن سازمان، اسلحه، انتشارات زیر زمینی، و ایدئولوژیهای انقلابی» در موقعیت خاصی قرار داشتند که «آنها را برای ایفای نقش‌های مهمی در یک حرکت انقلابی آماده نموده بود»^{۱۱} با عمیق‌تر شدن نهضت و نزدیک‌تر گشتن انقلاب، خانم کدی نقش‌های بزرگ و مهمی را که به زعم ایشان سایر گروه‌ها در انقلاب بر عهده داشته‌اند روشن‌تر نموده، می‌نویسد که آنها موفق می‌شوند تا کتیک‌هایی را در یک جبهه‌ی متحد پیاده نمایند. به علاوه می‌افزاید که در طی سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ این گروه‌ها موفق می‌شوند که به صورت جنبش‌های نسبتاً بزرگی در آیند.

از نظر کدی این موقعیت ناشی از آن بود که این گروه‌ها از گروه‌های کمونیستی طرفدار روسیه یا چین فعال‌تر بودند. و بالاخره نویسنده به تشریح آنچه که او از آن به عنوان «نقش حساس» آن گروه‌ها یاد می‌کند پرداخته، می‌نویسد که چگونه در روزهای آخر انقلاب این گروه‌ها اعضای و هواداران خود را تجهیز نموده و با تقسیم اسلحه میان نفرات خود، به همراه سایر گروه‌های مسلح دیگر، به نبرد با گارد سلطنتی پرداخته بودند.

نیاز به توضیح چندانی نیست که نظرات کدی در تشریح و اهمیت دادن به نقش برخی گروه‌ها چقدر از واقعیت به دور است. به نظر نمی‌رسد عناصر واقع بین‌تر این گروه‌ها چنین اغراق‌گویی‌هایی را در مورد نقششان در انقلاب مورد تأیید قرار دهند.

باز گردیم به سوال اساسی‌تر، به اینکه خانم کدی در این ۴۰ صفحه تا چه میزان توانسته در ادعایی که بر روی جلد کتابش مبنی بر طرح و بررسی «ریشه‌های انقلاب ایران» مطرح نموده، موفق باشد.

قبل از ارزیابی خود بهتر است ببینیم که مترجم محترم کتاب جناب دکتر گواهی در این باب چه نظری دارند. ایشان معتقدند که این اثر از «قدیمی‌ترین» «مستندترین» و «تا حدودی معتبرترین» کتبی است که محققین شرق شناس غربی و به خصوص آمریکایی، در مورد انقلاب ایران نوشته‌اند. مشکل در این است که مترجم محترم هیچ توضیحی نمی‌دهند که این ادعاهایی که ایشان با چنین اطمینان خاطر در مورد کتاب می‌نمایند، بر چه پایه و اساسی قرار دارد؟ آیا اینکه خانم کدی قبلاً در مورد ایران اواخر قرن نوزدهم کار کرده‌اند لزوماً بایستی ما را به این جمع بندی وادارد که پس اگر ایشان در مورد تحولات هفتاد سال بعد ایران نیز تالیفی بیرون دهند، اثرشان لاجرم بایستی

مستند و معتبر باشد؟

واقع مطلب این است که خانم کدی تنها ریشه‌های چندانی از انقلاب خواننده‌اش نشان نمی‌دهد بلکه حتی حد معرفی انقلاب، علل و چگونگی وجود آمدنش و بالاخره بررسی سیر تحولات سیاسی معاصر ایران (بالاخره شهریور ۱۳۲۰ به بعد)، کتاب با ضمیر نواقص زیادی روبروست. نویسنده‌ی روس می‌سازد که رژیم مقتدر شاه چرا و چگونگی با آن سرعت حیرت‌انگیز فرو می‌یافت و نه موفق شده است ارزیابی چندان عمیقی از ظهور بنیادگرایی و اقبال دینی که در دهه‌ی آخر رژیم شاه شاهدش می‌شویم بعمل آورد. ایضاً سوالات زیادی پیرامون بعد مذهبی نهضت، تأثیر و نفوذ بنیادگرایی بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و تسلط بی‌چون و چرای جریان مذهبی - سیاسی بر روند مبارزات با رژیم شاه، بدون پاسخ می‌مانند.

نگرش اصلی نویسنده درباره‌ی ریشه‌های نارضایتی ایرانیان از رژیم شاه عمدتاً در اقتصاد خلاصه می‌شود. به عبارت دیگر کدی اقتصاد، یا صحیح‌تر گفته باشیم، عدم موفقیت نسبی برنامه‌های اقتصادی شاه را زیربنای بروز انقلاب اسلامی می‌داند.

نظریه‌ی «اقتصاد، عامل انقلاب» در واقع منحصر به خانم کدی نمی‌شود. بسیاری از تحلیل‌گران غربی (و ایرانی) دیگر نیز در پاسخ به «چرایی» انقلاب اسلامی ایران به سراغ ریشه‌های اقتصادی رفته‌اند. اساس نظریه هم همان است که خانم کدی تحت عنوان «رفرم، شکوفایی، و انفجار» خلاصه‌اش کرده است. صرفنظر از اشکال ظاهراً متفاوتی که نظریه‌ی «اقتصاد، عامل انقلاب» به خود می‌گیرد، زیربنای تحلیل یکی است. بر طبق این نظریه، با افزایش تدریجی درآمدهای نفتی ایران از اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ شمسی، شاه دست به

یک رشته برنامه ریزی های کلان مدی میزند. نظر غالب (از جمله نظر کدی) این است که برنامه های شاه تا دهه ۱۳۵۰ از موفقیت کم و بیش برخوردار بود و لذا تا قبل از سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ رژیم شاه با مشکل چندانی نرنگردید. خانم کدی نیز به نوبه ی متین نظری دارد و معتقد است دلیل طولانی بودن نخست وزیر امیر فیروزی در این بود که در طی نزدیک هفتاد سال صدارتش (۱۳۵۶ - ۱۳۴۳)، بیگونه بحران اقتصادی و یا سیاسی بی وقوع نپیوست، و دیگر اینکه سیاست های اقتصادی و اجتماعی آشکارا موفق بود^۷ اما از دید دیداران «اقتصاد، عامل انقلاب»، این شی با به تعبیر خانم کدی این «کونفوسی» اقتصادی از اوائل دهه ی ۱۳۵۰ به تدریج از بین رفت و در سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ به «انفجار» رسید. علت دلیل آرامش و رونق اقتصادی دهه ی ۱۳۵۰ به «انفجار» از دید طرفداران نهاد عامل انقلاب در افزایش ناگهانی و حقیقت چهار برابر شدن بهای نفت طی سالهای ۱۳۵۳ - ۱۳۵۲ می باشد. شاه با برآورد زیادی سعی می نماید که این در آمد چهار برابر شده را ناگهان و بدون فکر و نظر گرفتن زمینه های لازم وارد اقتصاد ایران نماید. اصرار شاه باعث می شود که در ماه پنج ساله کشور از همان ابتدا، در سال ۱۳۵۳، مورد تجدید نظر اساسی قرار بده و اقتصاد کشور به سمت مجموعه ای طرح ها و پروژه های شتاب زده و بعضاً منجیده سوق داده شود. این سیاست ظرف مدت سال آینده ثمرات مخرب و ناگوار اقتصادی و اجتماعی خود را آشکار سازد.

جدای از این سناریوی کلی که خانم کدی به عنوان علت بنیادی به بن بست بودن رژیم شاه مطرح می کند، او اشارتی به نارضایتی های سیاسی می نماید. اما برای خواننده «ریشه های انقلاب» خانم کدی تردیدی باقی نمی ماند که او به تضاد به عنوان ریشه و عامل اصلی بروز انقلاب اسلامی می نگرد. البته خانم کدی همان دارد که وجود بحران در رژیم شاه بی سابقه نبوده، اما معتقد است آنچه که بحران سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ را به نسبت

بحران های گذشته وخیم تر می سازد، نابسامانی های اقتصادی رژیم بوده:

«بحران سالهای ۱۳۴۳ - ۱۳۳۹ به اندازه بحران سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ جدی نبود، و از این روی شاه توانست از طریق تقویت نیروهای امنیتی خود، تیراندازی و کشتار تظاهر کنندگان، دستگیری تعداد زیادی از مخالفین مذهبی و ناسیونالیست، و طرح یک برنامه اصلاحاتی که تا مدتی به نظر جاذبه داشت، اقتدار مستبدانه خود را حفظ نماید. بعضاً بخاطر وجود کنترل های دولتی و سیاست هایی که سرمایه گذاری در بخش صنعت را ترغیب می نمود، و بعضاً به خاطر دلایل اقتصادی دوره ای، مسائل فوری اقتصادی تا حدودی حل گردیده و بزودی ایران وارد مرحله جدیدی از رشد سریع اقتصادی گردید. بطوریکه بسیاری از مردم فراموش کردند که یک سلسله از مسایل و مشکلات اساسی دست نخورده باقی مانده حتی مسائل جدیدی نیز ظهور کرده است.»^۸

اعتقاد به اینکه به دلیل رشد سریع اقتصادی سالهای بعد از ۱۳۴۳، بسیاری از مردم ایران فراموش کردند که یک سلسله از مشکلات اساسی دست نخورده باقی مانده، یکبار دیگر بیانگر این واقعیت است که تخصص خانم کدی بیشتر در همان محدوده ی ایران قرن نوزدهم است. و الا هر کس که با ایران سالهای بعد از ۱۳۴۳ - ۱۳۲۴ مختصر آشنایی داشته باشد، می داند که به لحاظ سیاسی این برهه یکی از خفقان آورترین و سرکوبگرانه ترین ادوار حکومت شاه بود. افزایش شمار زندانیان سیاسی از حدود یکصد نفر به قریب ۵۰۰۰ نفر طی این سالها، خود به تنهایی می تواند نشان دهنده ی این واقعیت باشد که مردم چقدر در فراموشی به سر می بردند.

در مورد اوضاع نابسامان اقتصادی در اواخر سلطنت شاه نیز باید گفت در واقع نه تنها دلایل محکمی مبنی بر خراب شدن وضع اقتصادی ایران در سالهای آخر رژیم شاه وجود ندارد (آن طور که طرفداران نظریه ی اقتصاد، عامل انقلاب معتقدند) بلکه براساس شواهد و قرائن، به علاوه آمار و ارقام موجود، شاید حتی بتوان نتیجه گیری نمود که سطح درآمدها، وضع معیشت، قوه ی خرید، و سطح زندگی

اکثریت مردم در آن سالها به نسبت قبل حتی بهبود هم یافته بود.^۹ این بدان معنا نیست که برنامه های اقتصادی رژیم شاه بدون عیب و نقص یا لزوماً موفق بودند. رونق اقتصادی دهه ی ۱۳۵۰ در حقیقت باز می گردد به رشد سریع و چشم گیر درآمدهای نفتی ایران در دهه ی آخر رژیم شاه. طی این سالها در آمد نفتی ایران از ۴۳۷ میلیون یا کمتر از نیم میلیارد دلار در سال ۱۳۴۲ به نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ بالغ می شود. به عبارت دیگر ظرف پانزده سال در آمد نفتی ایران ۴۰ برابر می شود. بهبود سطح زندگی مردم در طی دهه ی ۱۳۵۰ در حقیقت باز می گردد به این ۴۰ برابر شدن در آمد ارزی ایران تا موفقیت یا شکست برنامه های اقتصادی شاه.

اگر در پاسخ به «چرایی» یا ریشه یابی انقلاب اسلامی خانم کدی بالنسبه ناموفق است، در تبیین مذهبی بودن انقلاب ابعاد این ناکامی به مراتب عمیق تر می شوند. علت این ناکامی باز می گردد به طبیعت پدیده ی بنیادگرایی. واقع مطلب این است که بحث بر سر اینکه چرا و چگونه مبارزات سیاسی بر ضد رژیم شاه و نهایتاً انقلاب، آنچنان مذهبی می شوند به مراتب پیچیده تر از بحث پیرامون خود مبارزه می باشد. در مورد اخیر، یعنی اصل مبارزه به هر حال می توان به مسائل اقتصادی، همانطور که خانم کدی دست می یازد توسل جست، صرف نظر از اینکه در عالم واقع عواملی نظیر تورم، کمبود، گرانی، بیکاری، ... چقدر در پیدایش انقلاب موثر بوده اند. اما در مورد ریشه یابی عنصر مذهبی انقلاب، بحث بسیار پیچیده تر می شود. اگر در جریان این مبارزه و انقلاب، مذهب آنچنان رسوخ نکرده بود که رهبری انقلاب در دست نیروهای غیر مذهبی قرار گیرد (همان طور که در بسیاری از انقلاب ها و حرکت های سیاسی و اجتماعی دیگر رخ داده است) پیچیدگی چندانی برای محققان به وجود نمی آورد. سرنوشت انقلاب ایران در آن صورت سرنوشت یک انقلاب کلاسیک را می یافت که در آن رژیم می توسط مردم، حال به هر دلیلی، به زیر کشیده می شود. اما مشکل از این جا شروع می شود که چه لزومی داشت که این مبارزه آنچنان رنگ و بوی مذهب به

خود بگیرد.

آنچه که بعد مذهبی انقلاب و مبارزه در ایران را پیچیده تر می کند این واقعیت است که به رغم سابقه ی طولانی مبارزه سیاسی بر ضد پهلوی ها، چنین پدیده ای اگر نگوییم بی سابقه بوده، لاقلاً کم سابقه بوده است. در مبارزات قبلی، اگر چه مسلمانان شرکت داشته اند، اما نه رهبری مبارزه در دست جریانات مذهبی بود و نه مذهب به عنوان ایدئولوژی در آن مبارزات نقش چندانی بر عهده داشت. در مبارزات قبلی اگر این سابقه ی تاریخی نمی بود و فرضاً در مبارزات سیاسی گذشته ایران نیز همواره مذهب جلودار می بود، در اینصورت رهبری و تسلط آن در جریان انقلاب اسلامی هم چنان محیرالعقول به نظر نمی رسید. اما واقعیت این است که حضور و نقش مذهب در عرصه ی مبارزات سیاسی ایران به آن شکل که در دهه ی ۱۳۵۰ و دوران انقلاب متبلور می شود، نقطه ی عطفی در سیر تحول سیاسی مذهب در ایران به شمار می آید. و سوال این است که این تحول چگونه، از کجا و به چه شکلی پا به عرصه ی حیات سیاسی - اجتماعی ایران می گذارد.

پاسخ خانم کدی به این سوال در مجموع خلاصه می شود در فرضیه ی مدرنیزه کردن. اساس این نظریه، که خانم کدی را بایستی یکی از واضعین آن به شمار آورد، در این خلاصه می شود که وقتی در جامعه ی سنتی و به لحاظ اجتماعی توسعه نیافته، مثل ایران، حکومت دست به انجام اصلاحات سریع مدرن اقتصادی و اجتماعی می زند و سعی می نماید که ساختارها و نهادهای سنتی را تغییر داده و برچیند، اقشار و گروههای سنتی تر در مقابل این اصلاحات مقاومت کرده، به ستیز و رویارویی با آن بر می خیزند. از آنجا که اقشار مذهبی، از دید این نظریه، سنتی تر و بیشتر ریشه در گذشته دارند، بالطبع بیشتر با این تحولات به مقابله بر خواهند خواست. نتیجه ی این خیزش عبارت است از همان ظهور و حضور نیروهای مذهبی در عرصه ی پیکارهای سیاسی در آن جامعه یا به عبارتی، پیدایش بنیادگرایی دینی. واضح است که اصلاحات مدرن در این نظریه مترادف است با غرب گرایی و ایجاد الگوهای غربی در یک جامعه ی سنتی. از

دید خانم کدی تبیین ظهور امواج مذهب گرایی در ایران بنا بر این نظریه چندان ابهام و پیچیدگی ندارد. شاه به سرعت سعی در تغییر و مدرنیزه کردن جامعه ی ایران و ایجاد الگوهای غربی در آن داشته و این سیاست ها بالطبع با مخالفت اقشار و لایه های مذهبی مواجه شده است. هر قدر که عزم شاه و عمق اصلاحاتش گسترده تر می گردید به همان نسبت نیز تعارض مذهبی ها با رژیم وی متشکل تر و عیان تر می شد. نظریه ی تقابل بین شاه غرب گرا و مذهب یون سنت گرا به اشکال مختلف در کتاب ظاهر می شود. اصولاً اگر بگوییم عرصه ی سیاسی ایران معاصر برای خانم کدی خلاصه می شود در تضاد بین این دو جریان، سخنی به گزاف نگفته ایم. جدا از طرح کلی این نظریه، خانم کدی دست بروی گروهها و اقشار مشخصی می گذارد که مخالفتشان با، و نارضایتشان از رژیم بیشتر ناشی از سیاست های مدرن شاه بوده است. حال یا به لحاظ آنکه این سیاست ها از نظر اقتصادی برای آنها ناخوشایند بوده است، مثل بازاری ها، و یا به لحاظ آنکه سیاست های امروزی و غرب گرایانه ی شاه مورد مخالفت آنها قرار می گیرد، مثل روحانیت. رشد روز افزون سوپر مارکت ها، فروشگاههای بزرگ، بانک ها، رونق فرش ماشینی بر فرش دستیاف و ... از دید خانم کدی باعث تضعیف بازار می شود و لاجرم مخالفت بازاری ها با رژیم را پدید می آورد. با افزودن نرده کشی دور بازار تهران و محوطه سازی اطراف حرم امام رضا (ع) در مشهد خانم کدی ریشه های ستیزه جویی بازاری های سنت گرا را با رژیم جلونگر و غرب گرای شاه تکمیل می کند.^{۱۱} بخش عمده ای از علل نارضایتی روحانیت نیز از دید نویسنده باز می گردد به اصلاحات شاه نظیر ایجاد «سپاه دانش»، «سپاه مذهب»، اعطاء حقوق اجتماعی به زنان و تشویق آنان به اشتغال، اختلاط پسر و دختر در دانشگاهها، پر و بال گرفتن «سازمان زنان» که به اعتقاد خانم کدی به زنان کمک می کرد تا خواندن و نوشتن را بیاموزند و با کسب یک مهارت دیگر به تأمین معاش و دفاع از حقوق قانونی خود نائل آیند.^{۱۲} از آنجا که ریشه های مخالفت این دو قشر،

روحانیت و بازار، مشترک بود و عمده اصلاحات مدرن و غرب گرایان در نشأت می گرفت لذا نویسنده معتقد است بین آنها اتحادی طبیعی بر ضد رژیم وجود می آید. آنچه که به رغم خانم کدی این پیوند را مستحکم تر می نماید این است از روابط سنتی که بین این دو نیرو وجود داشته است^{۱۳} گروه دیگری که نظر خانم کدی هم در پیدایش انقلاب در مذهب شدن آن نقش داشته است روستائیان مهاجر در شهرها می باشد.



که در شهرها از یکسو دچار الیناسیون فرهنگی شده بودند و از سوی دیگر از نظر اقتصادی هم در وضع نامطلوبی به سر می بردند، به سمت جریانات مذهبی سوق می یابند. زیرا این جریانات برای آنان آشناتر از اقشار مدرن جامعه بودند.^{۱۴} و اگر دکتر شریعتی گل می کند، به واسطه وجود چنین جریاناتی بود: طبقات تحصیل کرده تر بازاری های شهری و اقشار تازه به شهر آمده (روستائیان مهاجر به شهرها)^{۱۵} خانم کدی سر موفقیت شریعتی

در این می بیند که او توانست «زبان نوده‌های محروم را که وسیله‌ی خود می‌آنها بود به کار گرفته و موفق شود برای حساس آنها را به حرکت آورد»^{۱۵} او شریعتی را سمبل مخالفت با «غرب‌گرایی» که رژیم شاه به راه می‌داند، می‌داند.

مدا از عوامل فرهنگی، کدی معتقد ساز نظر سیاسی نیز یک عامل وجود است که در پیدایش سلطه‌ی نیروهای ملی در انقلاب دخیل بود. به نظر او، در



سالی قبل از انقلاب بیشتر توجه رژیم مظلوم به سرکوب مخالفین غیر مذهبی بود می‌شود، و در نتیجه جریانات مذهبی مکان آن را می‌بایند که رشد نمایند.^{۱۶} ارزیابی خانم کدی از ریشه‌ها و علل گرایش به مذهب در انقلاب ایران، نه تنها برسی‌های زیادی را بدون پاسخ می‌گذارد بلکه سوالات زیادتری را نیز بر می‌انگیزد. شکل اساسی فرضیه‌ی مدرنیزه کردن در این است که براساس آن، مخالفت با رژیم شاه علی‌القاعده می‌بایستی محدود به اقشار

سنتی می‌گردید. در حالی که در عمل ما شاهد مخالفت از طرف اقشار غیر مذهبی، ضد مذهبی، چپ، غرب‌گرا، تحصیل کرده، مدرن و ملی‌گرا نیز بر ضد رژیم شاه بودیم. مشکل دیگر فرضیه، که در مورد نظریه‌ی اقتصاد، عامل انقلاب هم مصداق دارد، این است که بر طبق آن، اگر شاه سیاست‌های مدرنیزه کردن را که در ۱۰، ۱۵ سال آخر حکومتش دنبال نمود به اجرا در نمی‌آورد، در آن صورت مشکل خاصی هم به وجود نمی‌آمد. به عبارت دیگر، مشکل رژیم شاه هر چه بود، در ظرف سالهای آخر آن به وجود می‌آید و قبل از آن رژیم شاه در مجموع از مقبولیت قابل قبولی برخوردار بوده است. اما اشکال اساسی تر فرضیه‌ی مدرنیزه کردن در تبیین بنیادگرایی می‌باشد. از دید این فرضیه، چون بنیادگرایی علی‌الاصول واکنشی در قبال برنامه‌های غرب‌گرایانه‌ی شاه بوده، لذا حضور آن بیشتر در میان اقشار نه چندان تحصیل کرده و در عوض سنت‌گرا می‌بایستی بوده باشد. اما در عالم واقع اینطور نیست. آنچه که باعث گردید تا اقبال دینی در ایران آن اهمیت سیاسی و اجتماعی عظیم را یابد، به این خاطر نبود که اقشار سنتی رابطه‌ی جدیدی با مذهب یافته بودند. این اقشار همواره کم و بیش مذهبی بوده‌اند. آنچه که باعث شد تا اقبال دینی آن مجد و اهمیت را یابد، به این خاطر بود که در میان اقشار تحصیل کرده، به اصطلاح امروزی انس و الفتی نسبت به مذهب پدید آمد که قبلاً در جامعه‌ی ایران نبود. آنچه بنیادگرایی را بنیادگرایی نمود حضور مذهب در میان اقشار بازاری، روحانیت، روستائیان مهاجر به شهرها، اصناف، پیشه‌وران و... نبود. این اقشار کی مذهبی نبوده‌اند؟ آنچه که بنیادگرایی را بنیادگرایی نمود گرایش به مذهب و اسلام خواهی در میان اقشار بعضاً مرفه، بعضاً نه چندان مرفه، دانشجویان (در داخل و خارج از کشور)، تحصیل‌کرده‌ها، تکنوکرات‌ها، بانوان تحصیل کرده، صاحبان حرف و مشاغل تخصصی (بسیاری از پزشک‌ها، مهندسين، وکلای دادگستری، نویسندگان، کارمندان، معلمین، دبیران، اساتید دانشگاهها...) بود. چرخش یا بازگشت بسیاری از اعضا این اقشار به سمت مذهب بود که باعث گردید تا روند

مبارزه بر ضد رژیم شاه و النهایه انقلاب ایران آنچنان با مذهب عجین شود و نه آن طور که خانم کدی معتقد است، حضور روستائیان بی‌ریشه‌ی مهاجر در شهرها. آنچه که «ریشه‌های انقلاب ایران» به خواننده نمی‌گوید این است که چه شد و چگونه این اقشار تحصیل کرده، مدرن و امروزی آنچنان در دهه‌ی ۱۳۵۰ به سمت مذهب رفتند. آنچه که کتاب به خواننده نمی‌گوید این است که چه می‌شود و چگونه ظرف دو دهه جامعه‌ای که از ۱۰ دانشجوی فعال سیاسی آن بیش از نیمی چپ بودند و مابقی ملی، مبدل به جامعه‌ای می‌شود که از هر ۱۰ دانشجوی فعال آن ۷ الی ۸ نفر سنگ اسلام را به سینه می‌زنند.

اما استدلال خانم کدی حتی در مورد اقشاری که از نظر ایشان در ارتباط با بنیادگرایی قرار می‌گیرند هم خالی از اشکال نیست. آیا علت مخالفت روحانیت با رژیم به واسطه‌ی فعالیت‌های «سازمان زنان» و خانم مهناز افخمی بود؟ آیا علت مخالفت بازار با رژیم شاه، به واسطه کشیده شدن نرده دور بازار، ایجاد فروشگاههای زنجیره‌ای کوروش، رواج فرش ماشینی، و خراب کردن محوطه اطراف حرم رضا (ع) و... بود؟ در این صورت در گذشته که رژیم شاه در صدد ایجاد اصلاحات مدرن اقتصادی و در هم شکستن نهاد بازار برنیا شده بود، دیگر مخالفتی از ناحیه‌ی بازاری‌ها با رژیم نمی‌بایستی وجود داشته باشد. در حالی که در عمل درست عکس این است. در طی سالهای مبارزات ملی شدن صنعت نفت، بازار یکی از حامیان اصلی حکومت دکتر مصدق در مقابل شاه بود. در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز بازار از جمله معدود مراکزی بود که برای رژیم غیر قابل تسخیر ماند. به علاوه، همکاری بسیاری از بازاری‌ها با گروههای رادیکال اسلامی طی دهه‌های ۱۳۵۰ - ۱۳۴۰، مبین این واقعیت است که در بازار یک تاریخ ممتد مبارزه‌ی ضد استبدادی وجود داشته است. قدمت مبارزه‌ی بازار با رژیم به زمانی می‌رسد که نه شاه دور بازار نرده کشیده بود نه فرش ماشینی وارد بازار کرده بود و نه با ایجاد فروشگاههای مدرن و طرح ایجاد بلوار در وسط بازار کمر به انهدام آن بسته بوده است. مطرح نمودن دکتر شریعتی نیز به

آنچه که باعث شد تا اقبال دینی، آن مجد و اهمیت را یابد، به این خاطر بود که در میان اقشار تحصیلکرده و به اصطلاح امروزی، انس و الفتی نسبت به مذهب پدید آمد؛ که قبلاً در جامعه ایران نبود.

جذابیت سخن شریعتی در آن نبود که بر غرب و غرب‌گرایی، مدرنیسم و تمدن امروزی می‌تاخت و معتقد بود که بایستی به عقب برگشت. بلکه او معتقد به بازگشت به اسلام بود.

عنوان عامل حرکت اعتراضی که منعکس کننده‌ی خواستها، احساسات، امیال سرکوب شده، و انتظارات برآورده نشده‌ی توده‌های روستایی که به شهرها مهاجرت کرده و بی‌هویت و بی‌ریشه در آلودگی‌های دجاری الیناسیون فرهنگی شده و نیاز به ناجی داشتند، که با سر دادن ندای وا اسلاما آنان پشت سرش بسیج شوند، نیز بسیار سوال برانگیز است. در این که شریعتی چه می‌گفت ممکن است امروزه دیدگاه‌ها و برداشت‌های متفاوتی وجود داشته باشد. درباره‌ی اسلامی بودن گفته‌هایش هم ممکن است نظرات مختلفی مطرح باشد. اما به نظر نمی‌رسد در مورد مخاطبین او جای بحث چندانی باشد. هنر بزرگ او در این بود که موفق شده بود اقشار تحصیل کرده را به پای منبر، یا در حقیقت میز خطابه‌اش، بکشد. این سنت گرایانی که طوفان اصلاحات مدرن و غرب‌گرایانه‌ی شاه آنها را به لرزه انداخته بود، نبودند که صدلی‌های سالن حسینه‌ی ارشاد را پر می‌کردند، بلکه بسیاری از آنها وابسته به اقشار مدرن جامعه بودند که بعضاً با اتومبیل‌های مدل بالایشان به حسینیه می‌آمدند. جذابیت سخن شریعتی هم در آن نبود که بر غرب و غرب‌گرایی، مدرنیسم و تمدن امروزی می‌تاخت و معتقد بود که بایستی به عقب برگشت. بلکه معتقد به بازگشت به اسلام بود، به اسلامی غرب‌گرا و غرب‌زده‌ی ایرانی می‌تاخت نه به آن خاطر بود که چرا آنان به سراغ غرب رفته‌اند. ایراد او به آنها در این بود که «خود» را رها کرده و از غرب هم بهره‌ای نگرفته بودند. او به آنها می‌تاخت به این خاطر که معتقد بود غرب‌زده‌ی ایرانی همه‌فروش‌گانه‌های خرید، دیسکوتک‌ها، کافه‌ها، کباب‌ها، پیست رقص‌های لندن، نیویورک، پاریس، فرانکفورت را می‌شناسد ولی هرگز گذرش به یک کتابخانه، موزه، نمایشگاه هنری، اپرا و تئاتر نمی‌افتاد. شریعتی غرب‌زده‌ی ایرانی را نمی‌می‌کرد چون معتقد بود او همه‌ی ستاره‌های سینمای هالیوود، ادعا نمود که در صد بالایی، یا قابل توجه‌ای، از آنها را مهاجرین روستایی به شهرها تشکیل می‌داده‌اند. بر عکس آن مقدار تحقیقی که عملاً صورت گرفته است،

آشکارا نشان می‌دهد که اولاً روستایی مهاجر در شهرها چندان از وضع روستا خود ناخرسند نبوده‌اند، ثانیاً، که به مهم‌تر است، به لحاظ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی کمتر آثاری از آگاهی، تفکر، بینش ایدئولوژیک و اعتراض در میان آنها مشاهده می‌شده است.^{۱۸} یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که رفتار غیرسیاسی زاغه‌نشین‌های ایرانی با رفتار مهاجرین روستایی در کشورهای دیگر جهان مطابقت دارد.

خلاصه آنکه برداشت «ریشه‌ها» انقلاب ایران» از پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی در ایران با دو تنگنای اساسی روبروست. اول اینکه همانند بسیاری دیگر از تحلیل‌گران نومارکسیستی غربی نویسنده در صدد است که حداقل بخشی از ریشه‌های بنیادگرایی را در اقتصاد با رابطه با آن کندوکاو نماید. ثانیاً، دیگر بنیادگرایی از دید نویسنده خلاصه می‌شود در این استنتاج که اقبال مذهبی رونق جریانات دینی در ایران در حقیقت واکنشی بوده است در قبال برنامه‌های مدرن و غرب‌گرایانه‌ی رژیم شاه، بغض عمده‌ای از چرایی‌های خانم کدی در عمل پیدایش بنیادگرایی و اقبال دینی دهه‌ی ۱۳۵۰ و اسلامی شدن انقلاب در این دو محور خلاصه می‌شود. او نه بهای چندانی به عملکرد جریانات سیاسی غیر مذهبی (چپ و ملیون) می‌دهد و اینکه عدم موفقیت آنها در روند مبارزات ضد رژیم شاه چه تأثیری بر پیدایش بنیادگرایی می‌توانسته داشته باشد؛ نه ارزیابی از پیدایش و رشد جریانات سیاسی - مذهبی که از اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰ به بعد شکل می‌گیرند و تأثیر این جریانات بر روند مبارزه بر ضد شاه و بنیادگرایی به عمل می‌آورد؛ نه تحلیل عمیقی از ۱۵ خرداد و ظهور امام خمینی بر صفحه‌ی سیاسی - مذهبی و اثرات بلند مدت این تحول در روند مبارزات بر ضد شاه و پیدایش بنیادگرایی به عمل می‌آورد؛ و نه چندان سخنی از پیدایش تفکرات رادیکال اسلامی بعد از سال ۱۳۴۲ و تأثیر آنها در پیدایش بنیادگرایی در دهه‌ی ۱۳۵۰ به چشم می‌خورد. اگر چه خوانندگان پاپ، فوتبالیست‌های معروف اروپا، آخرین مدل لباس و موی سر و آرایش غربی را می‌شناسد ولی اگر دانش

نام دو نا فیلسوف یا متفکر غربی را
 توضیحات دیگر خانم کدی در علل
 بنیادگرایی و عجین شدن انقلاب
 با مذهب ایضاً با علامت سوال و ابهام
 درمی شود. این نظر وی، به عنوان مثال،
 رژیم جریانبات غیر مذهبی را سرکوب
 و در نتیجه عرصه برای مخالفین
 همی باز شد^{۱۷}، جای بسی تأمل دارد.
 اقل نیسی از زندانیان سیاسی و
 های رژیم شاه از مذهبی ها تشکیل
 شد. سرکوبی خشن قیام ۱۵ خرداد،
 نگری و تبعید امام خمینی (ره)، قلع
 نهضت آزادی و محکومیت سران آن
 نگری، تبعید، ممنوع المنبر بودن ده ها
 هائی، بستن حسینیه ی ارشاد و بازداشت
 برادی دو ساله ی دکتر شریعتی و
 ممنوعیت شدید آثار وی و دیگر
 پشه های رادیکال مذهبی، مبین این
 است که رژیم پهلوی به هیچ روی از
 ریانات مذهبی مخالف غافل نبود و هر
 رکنی را که از این ناحیه احساس می کرد
 سکن است خطری ایجاد نماید، بدون
 یک سرکوب می کرد. البته بودند
 ریانات مذهبی، شخصیت ها و مراجعی که
 رگر رژیم برای آنها و فعالیت هایشان
 مانعی به عمل نیامد، اما آنها کدام
 و رابطه را با بنیادگرایی داشتند؟
 در مورد استدلال دیگر خانم کدی
 بر اینکه روستاییان مهاجر در شهرها،
 به لحاظ معضلات اقتصادی توده ی قابل
 بجاری را در شهرها تشکیل داده بودند و
 به دلیل مذهبی بودنشان طبیعتاً نیروی
 بل ملاحظه ای در جهت اسلامی کردن
 بخت و نهایتاً انقلاب به شمار می رفتند،
 ی نردیده های زیادی وجود دارد. نخستین
 برید در مورد خراب بودن وضع اقتصادی
 با مقارن با سالهای انقلاب می باشد. اما
 چه که با تردید بیشتری روبرو می شود،
 غای نقش داشتن این گروه ها در پیدایش
 یادگرایی و اسلامی شدن انقلاب می باشد.
 خانم کدی و نه حتی نویسندگان ایرانی
 تا ناکید زیادی بر نقش این قشر در
 نذب کرده اند، هیچگاه شواهد و قراین
 سندی دال بر این مشارکت ارئه نداده اند.
 عنوان مثال، کسی تاکنون یک تحلیل
 دعه شناسانه از شهدای ۱۷ شهریور به
 مل نیامده است که بر اساس آن بتوان

بخش آقای ریچارد بالنسبه موفق تر از
 قسمت های دیگر کتاب است و او توانسته
 معرفی بهتری از ویژگی ها و تحول در
 اندیشه ی دینی معاصر ایران به خواننده
 ارائه دهد، اما می توان گفت که بخش آقای
 ریچارد عملاً به صورت یک قسمت جدا از
 مابقی کتاب در آمده است. کار ارزنده ای
 که می توانست توسط نویسنده صورت
 بگیرد این بود که بین بخش آقای ریچارد
 و پیدایش بنیادگرایی ارتباط و پلی برقرار
 نماید. اما حتی شروع چنین گامی بالطبع
 مستلزم آن میشد که خانم کدی در بسیاری
 از پیش فرض هایشان در مورد علل پیدایش
 و ریشه های بنیادگرایی اسلامی در ایران
 تجدید نظر به عمل بیاورد.
 جدای از بخش آقای ریچارد، نقاط
 قوت دیگر کتاب در واقع باز می گردد به
 زمینه هایی که خانم کدی از قبل در آن به
 تحقیق مشغول بوده اند، که همان ایران
 عصر قاجار می باشد. اما همان طور که در
 اول این نوشتار متذکر شدیم او اطلاعات و
 داده های زیادی را مطرح می نماید که
 بیشتر، تحلیل های اقتصادی از عملکرد و
 برنامه های توسعه ی رژیم شاه می باشد.
 مشکل این است که برای خواننده نه
 ارتباطی بین مطالب عصر قاجار و انقلاب
 اسلامی وجود دارد و نه پلی بین انبوه
 اطلاعات و تحلیل های اقتصادی و تحولات
 سیاسی معاصر ایران برقرار می شود. در
 واقع کتاب در مورد ایران بعد از رضا شاه،
 نه تنها حرف تازه و برداشت جدیدی ارائه
 نمی دهد بلکه حتی در حد صرف تدوین
 سیر تحولات سیاسی ایران به گونه ای مرتبط
 و پیوسته، کدی ناموفق است.
 از نظر ترجمه و شیوه ی نگارش،
 بایستی گفت که مترجم در مجموع توانسته
 ترجمه روان و سلیسی ارائه دهد. اگر از
 برخی اشتباهات در تبدیل تاریخ میلادی به
 هجری شمسی صرف نظر کنیم (صفحات
 ۳۴۱/۲۶۵/۲۶۴/۱۴۴)، ترجمه ی کتاب
 عملاً بی نقص است. البته این جا و آن جا
 اگر مترجم بیشتر سعی در ترجمه به محتوی
 می نمود، پاراگراف ها و برخی از جملات
 طولانی، روان تر و بیشتر قابل فهم
 می شدند. و بالاخره نقد را می توان با طرح
 این سوال به پایان رساند که با در نظر
 گرفتن تالیفاتی که در داخل پیرامون
 انقلاب اسلامی وجود دارد، آیا همت

مترجم و چاپ کتاب ضرورتی داشته است
 یا نه؟ پاسخ بدین سوال بدون تردید مثبت
 است. اگر تعریف و تمجیدهایی را که
 مترجم در مقدمه ی خود از خانم کدی و
 کتاب به عمل آورده به کناری بگذاریم،
 «ریشه های انقلاب ایران» به رغم کاستی ها
 و ضعف هایی که بر شمریم، انصافاً هنوز
 یک سرو گردن از بسیاری از آثار که
 پیرامون انقلاب اسلامی در خود ایران
 انتشار یافته برتر می ایستد. اگر هیچ دلیل
 دیگری هم نبود، فقری که در این زمینه
 وجود دارد برای ضرورت چاپ آن کفایت
 می کرد.

پاورقی ها:

- ۱- ریشه های انقلاب ایران، ص ۳۵۴
- ۲- همانجا، ص ۲۹۵
- ۳- همانجا، ص ۲۹۴
- ۴- همانجا، ص ۲۸۲
- ۵- همانجا، ص ۳۵۳ - ۳۵۲
- ۶- همانجا، مقدمه مترجم. ص ۶ - ۵
- ۷- همانجا، ص ۲۶۹
- ۸- همانجا، ص ۲۴۱
- ۹- از جمله می توان به افزایش دست
 مزد کارگران، افزایش چشم گیر تعداد
 محصلین و دانشجویان، شمار مدارس
 خصوصی، بالا رفتن دارندگان رادیو تلویزیون
 (از جمله دستگاه رنگی) فریزر، یخچال،
 ماشین رختشویی، اتومبیل شخصی، شمار
 مسافری به خارج از کشور، شمار محصلین و
 دانشجویان در خارج از کشور و ... اشاره
 داشت. از نظر اقتصاد کلان نیز می توان بالا
 رفتن تولید ناخالص ملی، سطح درآمد سرانه،
 الگوی مصرف، بالا رفتن سطح تولید کشور و
 ... را در نظر گرفت.
- ۱۰- همانجا، صفحات ۳۶۲ - ۳۵۹، ۳۵۶،
 ۳۵۳ - ۲۷۴، ۲۷۳
- ۱۱- همانجا، ص ۳۵۴
- ۱۲- همانجا، ص ۲۷۳
- ۱۳- همانجا، ص ۳۰۲ و ۲۶۲ - ۲۶۲
- ۱۴- همانجا، ص ۳۰۳
- ۱۵- همانجا
- ۱۶- همانجا، ص ۳۵۹
- ۱۷- همانجا ص ۲۷۴
- ۱۸- نگاه کنید به تحقیقات دکتر فرهاد
 کاظمی استاد دانشگاه نیویورک تحت عنوان:

Poverty and Urban Marginality in
 the Iranian Revolution New York
 University Press. U.S. 1980.